

نکته‌ای چند

درباره تصحیح و ترجمه متن پهلوی خسرو قبادان وریدک از اونوالا

(The pahlavi Text "king Husrav and his boy"

Published with its transcription , translation and Copious notes with an appendix and a Complete Glossary by Jamshedji Maneckji Unvala)

در هنگام مطالعه این کتاب و مقایسه آن با متن دیگری از همین کتاب که جزء « متون پهلوی » گرد آورده جاماسب اسانا (۱) چاپ شده است ، نکته‌ای چند بنظر رسید که بذکر آنها میپردازم ، باشد که برفع اشکالات فراوان این کتاب کمکی شده باشد .

۱ - عنوان کتاب را اونوالاچنین تصحیح کرده است :

خسرو و قبادان وریدک (ده و سی و یک) معنی آنرا « خسرو

قبادان وریدک او » و در حاشیه ، حرف آخر را اهلائی نا معمول برای آن را دانسته است ! در هنن جاماسب اسانا حرف آخر به « ریتک » چسبیده و حرف اضافه هم میان آن دو نیست ، و این درست است . حرف آخر یاء وحدت است و بایستی آنرا « خسرو قبادان وریدکی » ترجمه کرد . ظاهراً او نوالا به پیروی از دوست (۲) عنوان این کتاب را آنیسان ترجمه و تحریف کرده است . جاماسب اسانا نام این کتاب را در شمار نام سایر متون ، در آغاز کتاب « متون پهلوی » ج ۱ درست و یاه وحدت در آخر ضبط کرده است .

Khusru-i kavâtân u ritak-i

Pahlavi Texts edited by J. D. Jamasp - Asana - ۱

Bombay , 1807

۲ - نک . مقدمه او نوالا برین کتاب ص . ۳ . و Grundriss der Iranischen

۲ - بندچهارم پس از عبارت : دو ده [ای] که من ازش بودم، او نوالا
متن را چنین تغییر داده است :

بَرَّصَنْهُ [د] يَسِّرْ [ا] اسْوَدْ وَ لَوْاْنَهُ سَمَّهُ
âzâtîh [i] yazatân [u] niyâkân i šmâk râd hâmê ...

متن اصل (= اسانا) چنین است :

بَرَّصَنْهُ اسْوَدْ وَ لَوْاْنَهُ سَمَّهُ ... درست هم
همینست جهه بدون تغییر متن معنی بهتری از آن مستفاد میشود و باستی چنین
خوانده شود :

âzâtîh (âzâta[g]îh) [i] vêhân niyâkân i šmâk rây hamâk...
معنی جمله چنین میشود : دوده ای که من ازش بودم آزادگی بهان نیاکان شما را
(= بسبب آزادگی و جوانمردی نیاکان خوب شما) همه نامی و توانگر و کام
زیشن(۳) (= کامروا) بودند.

= ۳ - بند هفتم : او نوالا

بَرَّصَنْهُ رَسْلَوْ [د] لَرَّ [ا] دَرَّ [ا] دَسَّ [ا]
(۴) hacəšân bahrak [i] man pa stor i pit

اسانا =
بنظر نگارنده متن باستی چنین تصحیح شود :
(۵) (۶)

بَرَّصَنْهُ رَسْلَوْ [ا] دَرَّ [ا] دَسَّ [ا]
azešân bârak separ [ud] sanvar (= kamân)i pit

(۳) زیشن < زیوشن = زیستن

I received from them through the trustee of my father (۴)

(۵) هزارش است = سپر . نک. فرهنگ بهلویک از H.F.J.Junker چاپ

xiv . ۵۵ . ۱۹۱۲ Heidelberg

(۶) اوستانی : AiWb. sanvar = گانوار . نک. از بار تولومه

یعنی: از مشان پاره، سیر و کمان پدر.

۴- بند هشتم: او نو الا = . . .

(γ) um pa frahang kartan saxt u ôštâp but hom

$= \omega_0$

၁၄၃ မြတ်သူ၊ အေသာ နှင့် ၁၂၁။

متن اساناد رست و تغییری جز افزودن کلمه «بوت» لازمندارد و چنین خوانده میشود:

um pat frahang kartan sâxt ud ôštâft [but] hom

و بفرهنگ کردن ساخته (۸) (= آماده) و شتافته (= عجول) بودم.

٥ - بند نهم : اونوالا

..... ۲۰۰ دی ۱۳۹۷ | تیریز | تبریز

um yašt u haðôxt u ân i yasnnarm kart

= 41

واژه چهارم را میتوان وندیسن (varm) خواند و کلمه آخر بایستی (۹) بجای نرم خوانده شود.

۶- بند دهم - (س) ۱۰۵ رو را که در هر دو متن یکسان نوشته

شده و اونالا واژه نخست را نخوانده است میتوان به (سک ان رو) =

(۱۰) راز نویس (تصحیح کرد) = râz nepik

(۷) وچنین ترجمه است : And I have been steadfast and ardent

(۸) سنجه: بیمه‌قی = «وبنده چون خبر یافت، ساخته، با غلامان خویش و لشکر بتاختن رفت»

(۹) این واژه در متن پهلوی افديه و سهپيکيه سکستان نيز بکار رفته است. نك.

^{۱۴} متن پهلوی، جاماسب اسانا، ص ۲۶ بند ۱۴.

(۱۰) منبع . راز سهریه (= دیر به) ، الفهرست ، ص ۱۴ ، چاپ لیز پک ، ۱۸۷۳

واژه بعد را نیز هیتوان باریک (*bahrik* = احوالا) خواند یعنی «دقیق».

٧- بندوازدهم ، او نوالا (سطر ۶)

۱۱۵ داد) ...

.....hacadar dit u pa sar-hangêz.....

در « اسانا » واژه آخر این عبارت **نیز درون** (سطر ۴) است. اگرچه بعضی

از واژه‌های نیمه دوم این بند روش نیست و در نتیجه معنی آن مبهم است ولی این قسمت از آن چنین خوانده می‌شود:

زیر تذک و پسر اسب . . . انوالا sar-hangēž را گرزوششپر (=

ترجمه میکند و اصل اینکلامه و علت چنین قرائتی را نه در حاشیه و نه در لغت‌نامه نمیدهد. (۱۱)

٨ - بند سیزدهم : ادنوا لا

وَالْمُؤْمِنُونَ الْمُؤْمِنُونَ ۖ ۚ

pa ci * ? * vin u barbut u pa ci patvâcak guft u
pahvâcîk kartan ôstât mart hom

..... ١٤٥٩ ١٢ = سنا

واژه دوم را باید به ۱۹ (cang) تصحیح کرد و نوشتن cang را بشکل
cigôr یا cigor اشتباه نویسنده باید دانست. نگارنده نامی شبیه به cigôr آلتی از آلات موسیقی محلی شنیده‌ام ولی با مقایسه این بند با بند ۶۲ و ۶۳ هیچ شکی باقی نمی‌ماند که درینجا نیز باستانی این کلمه را چنک خواند. دربند ۶۲

جائی که از خنیاگران سخن بمیان است چنک سرای را پیش از سایرین نام برده است و پس از آن وین سرای و کنار سرای و پس از ذکر نام دو تای دیگر طنبور سرای و بربط سرای یاد شده است و در بند ۶۳ کنیز کی چنک سرای را برتر و بهتر از سایر خنیاگران دانسته است. جای تعجب است که او نوala با وجود آزادی کاملی که در تصحیح متن برای خود قائل شده است و با در دست داشتن مواردی چون بندهای ۶۲ و ۶۳ همین کتاب این کلمه را ناخوانده گذاشته است.

«patvâcak guft u pahvâcîk kartan»

و جواب خواستن (!) معنی کرده است. (۱۲)

پتواجلک یا پتوازک (= پتوازه یا پیوازه، سنج). پتواز و بیواز به معنی احبابت کردن، فرهنگ اسدی ص. ۱۸۵) را، در هنگامی که از موسیقی و خنیاگری ذکری بمیانست، چون در همین مورد، با استی بمعنی جواب گفتن به «موسیقی، در همان دستگاه، به آواز دانست، چنانکه امروزه هم درین مقام و مورد «جواب دادن» بسکار میرود. و نیز «پتوازک گفتن» (بشکل مصدر)، با مقایسه با «..... کردن» هناسبتر است. ضبط اسانا نیز گفتن است و درست است و نیازی به تغییر آن، چنانکه او نوala اینکار را کرده است، نیست.

وازه بعد را نگارند **pâ[y]vâzîk** = پاییازی = رقص) میخوانم.

جمله رویهم چنین خوانده میشود: . . .
pat cang vin ud barbut. . .
ud patc patvâžak guftan [ud] **pâ[y]vâzîk kartan ôstât**
mart hom

و میشود چنین معنی کرد:

« به چنگ و وین و بربط و طنبور و کنار و هرسود و چکامه و هم به پتوازه گفتن (= جواب گفتن بموسیقی) و پاییازی کردن (= رقصیدن) استادم (= استاد مردم).»

٩ - بند هفدهم: انوالا =

..... گلہ ریس اکٹیں

tu mât ci pa baxt šut

انواع این عبارت را چنین معنی کرده است: «..... و هم مادر (م) بدرود زندگی کفته است. (۱۲)

هتن اسانا درست و هیچ تغییری در آن روانیست و اینسان خوانده میشود :

ud mātc pat vahišt šut

یعنی «... و هم مادر (م) به بهشت رفت». به بهشت رفتن یا شدن کنایه از مردن است ولی از «به بخت شدن» چنین معنایی مستفاد نمیشود.

۱۰ - بندی هست و یکم : پس از عبارت : « ولی باز هر تر (از همه) برۀ دوماهه‌ای

که بشیر مادر و هم بشیر گاو پروردگار شده باشد»، او نواعتن را چنین تصحیح کرده است:

፳፻፲፭ ዓ.ም. ቀን ፩፯፮፭ ዓ.ም. በ፳፻፲፭ ዓ.ም.

rôt nâmbarak ka apâk âp i zait handut xvarand

شی کرده است : « روده‌ها (پشتر) بیویژه وقتی که به آب زیتون آغشته

شده باشد... (۱۴)

شده باشد... (۱۴)

= اسما

بنظر نگارنده واژه‌های دوم و سوم را با مقایسه متن عربی (۱۵) ثالثی و بندبیست‌ششم این کتاب میتوان به سه ردیف ۱۱۲۸ تصحیح کرد (نک. بند ۲۶) و چنین

‘ and also [my] mother has departed this life ’ (15)
‘ The entrails , especially when they are rubbed in with (16)
the juice of olives ’

(١٥) لحم حمل قدر ضعف شاتين ورعي شهرین بسط و يشوى في التنور ٤٠٠٠

خواند :

rutan ham brištan [ud] apâk apkâmak handut xvarand

یعنی پشم برکنندن (با پوست کنندن) و هم برشتن و با آبکامه اندوده بخورند .

روتن = پر و پشم و موی کنندن - (از مرغ و کله پاچه و جز آن) سنج . اوروت کردن owrut = شیرازی ، اوریت = آب ریت) یعنی در آب جوش انداختن و پر برکنندن (مرغ) . نک بند ۲۶

آبکامک = آبکامه = ترشی . نک . غیاث و بر هان وغیره .

۱۱ - بند بیست و پنجم : - نخستین واژه این بند یعنی **(۵) ومه** را که

اونولا خوانده است بایستی farîh خواند و جوجه ترجمه کرد . جوجه را در رضایه فره fara و در تبریز farîk خواهد (این هر دو کلمه از زبان کهن آذری است که هنوز هم در ترکی آذربایجانی زبانزد مردم است .) در شیراز نیز جوجه کمک را فره کپک farekapk یا فره کوک گویند . (۱۶)

آخر این بند را اونولا چنین خوانده و تصحیح کرده است :

واره و مه ومه اندخ دند (۱۲۴) [د] ۹۵ ه

kôfak-uzîr u âsênsâr u murv [i] âpîk

ضبط اسانا نیز همینطور است جز اینکه حرف اضافه میان دو واژه آخر وجود ندارد . نیازی هم بحرف اضافه نیست چنانکه در فارسی هم « مرغابی » نامیست مرکب و میان « مرغ » و « آبی » حرف اضافه ای نیست .

دو واژه اول را که اونولا kôfak-uzîr خوانده و معنی تاج مرغان یا چیزی شبیه به تاج یا شانه که بعضی از مرغان بر سر دارند (۱۷) ترجمه کرده و صفت برای

۱۶ - سنج . عر . فرخ = ولد الطائر : کل صغير من النبات و الحيوان ، المنجد . وهم سنج . شیرازی : کاهو برک parak = کاهوی بهاره تازه carz with the crest - ۱۷

«چرز» دانسته است باستی kowkancir خواند که فارسی آن کبکنچیر و هرغکی است در شمار مرغان خوراکی و گوشتی خوشمزه دارد. واژه بعد را انوالا âsênsâr خوانده است. هرغی با چنین اسم سراغنداریم. این را میشود با جزوی تغییری ~~خواند~~ ^{خواند که نام هرغی} آبی است (نک. برهان و فرهنگ اسدی ص ۳۲۹ زیر واژه «مکل» و ص ۱۲۴).

= ۱۲ - بندیست و ششم : انوالا

رایس لەم کار داد د وصوو د ۳۵۲ ۱۶ ۱۱۵ لەم -
و ۳۶۱ و سو د سو ۱۲۹ ۱۶۷ د . کە ۳۵۰ لەم
و ۱۶۱ سو د ۱۶۷ لەم و ۳۵۰ لەم ص ۱۶۷ []
و ۱۲۱ لەم - ۱۶۷ او ۱۲۱ لەم [] لەم ۱۶۷
ز سوارەت ۱۱۵

bê apâk kark i vušn kê pa šâhdânak u zaît i
♂ ? ên u rôyn i zaitân parwart êstêt êci murv patkâr nêst
tâxtan [u] ranjak kartan pêš pa rôc i kuštan [u] rôt pa
pâd l âkustan u اسانا =

رایس لەم او د د وصوو ر ۳۵۵ ۱۶ ۱۱۵ لەم و ۱۶۷
و سو د سو ۱۶۹ ۱۶۷ د . کە ۳۵۰ لەم و ۱۶۷
۱۱۵ او ۱۶۷ لەم د د د ۱۶۷ او ۱۶۷ لەم
۱۱۵ د سر سوارەت ۱۱۵

و سو د سو ۱۶۷ = ۳۵۵
و سو د سو ۱۶۷ = gušn

(۱۸)kâmak(=ârt) i yavêن(با)javêن)= و سو ۱۶۷

فرهنگ پهلویک واژه نخست را بـشـکـل ۹۷مـعـضـمـ ضـبـطـ کـرـدـهـ است، سـنـجـهـ.
کـامـهـ وـ کـامـخـ (۱۹)

پـسـ اـزـ فـعلـ êci murv patkâr nêst نـیـزـ انـوـالـ عـبـارتـ parwart êstêt رـاـ باـ مقـایـسهـ باـ بـنـدهـهـایـ ۴۱ وـ ۴۲ـ (۲۰)ـ وـ جـزـ آـنـ (۲۱)ـ بـمـقـنـ اـفـزـودـهـ وـ اـینـ اـفـزـایـشـ رـاـ بـسـیـارـ لـازـمـ دـانـسـتـهـ استـ (۲۲)ـ درـ صـورـتـیـکـهـ نـیـازـیـ باـفـزـودـنـ چـنـینـ عـبـارتـیـ نـیـسـتـ وـ عـبـارتـ بـعـدـ یـعنـیـ Tâxtan ranjak kartan خـوـدـاـبـینـ مـضـمـونـ رـاـ مـیـرـسـانـدـ (نـاـکـ. سـطـوـرـزـیرـینـ، تـرـجـمـهـاـیـنـ بـنـدـ). حـرـفـ پـسـ اـزـ pêš pa rôc حـرـفـ اـضـافـهـ خـواـهـ شـدـهـ درـ صـورـتـیـکـهـ یـاءـ وـحدـتـتـ استـ.

۱۳۳) رـاـ اوـنـوـالـاـ لـمـ ۱۳۳ـ کـرـدـهـ وـ rôt خـوـانـدـهـ استـ وـ بـمـعـنـیـ «ـتـهـ»ـ گـرفـتـهـ وـ باـ «ـرـوـدـهـ»ـ فـارـسـیـ سـنـجـیدـهـ استـ. (۲۳)ـ درـ صـورـتـیـکـهـ اـینـ رـاـ زـاـرـهـ رـاـ بـایـدـ خـوـانـدـ یـعنـیـ پـرـبـرـکـنـدنـ (۲۴)ـ. پـسـ بـنـدـ ۲۵ـ رـاـ بـایـسـتـیـ چـنـینـ خـوـانـدـ: bê âpâk*** i katakîk i gušn kê pat šâhdânak ud kâmak i yavêن ud royan i ze(y)tân parvart êstêt taxtan ranjak kartan . pêš pat rôz l kuštân ud rutan pat pây l akustan ud... یـعنـیـ: «ـوـلـیـ باـ *** ؟ *** خـانـگـیـ گـشـنـکـهـ باـ شـاهـدـاـهـ وـ آـرـدـ جـوـینـ وـ روـغـنـ زـیـتونـ

(۱۹) کـامـهـ نـانـخـورـشـیـ اـسـتـ مشـهـورـکـهـ بـیـشـترـ مرـدـمـ صـفـاـهـانـ سـازـنـدـ وـ خـورـنـدـ وـ رـبـچـالـ رـاـ نـیـزـ گـوـبـنـدـکـهـ مـرـبـایـ دـوـشـابـیـ باـشـدـ وـ بـعـصـیـ گـوـبـنـدـ طـعـامـیـسـتـ کـهـ بـزـمانـ عـربـیـ کـامـخـ مـیـگـوـیـندـ وـ بـعـضـیـ مـیـگـوـیـندـ کـامـخـ مـعـربـ کـامـهـ استـ.

(۲۰) درـ حـاشـیـهـ بـغـلـطـ ۴۰ـ نـوـشـتـهـ شـدـهـ استـ. (برـهـانـ)

(۲۱) بـنـدهـهـایـ ۴۶ـ، ۵۳ـ، ۵۸ـ، ۶۳ـ وـ ۱۰۰ـ

(۲۲) نـاـکـ. سـ. ۱۹ـ حـاشـیـهـ ۲۶ـ، ۵ـ.

(۲۳) نـاـکـ. سـ. ۷۹ـ وـ هـمـ بـنـدـ ۲۱ـ سـ. ۱۸ـ.

(۲۴) سـنـجـ. فـارـسـیـ «ـآـبـرـیـتـ»ـ وـ «ـاوـرـوتـ»ـ یـعنـیـ درـ آـبـ جـوـشـ آـنـداـختـیـ وـ بـرـبـرـ کـنـسـنـ مـرـغـ.

پروردۀ شدۀ باشد، تاختن رنجه کردن (خویش است) (۲۵) پیش بروزی (= یک روز پیش) کشتن و آبریت کردن و به یکپای او بختن و او نوala « تاختن رنجه کردن » را « دنبال کردن و ترساندن » معنی کرده است و ناجار *nâjâr* *mûrv patkâr nêst* êci را بمن افزوده است. ترجمه انواع چنین است: « ولی با هرغ گشن خانگی که با شاهدانه و روغن * * * و روغن زیتون پروردۀ شدۀ باشد [هیچ مرغ بر ابری نتواند کرد] نخست، در روز کشتنش باید آنرا دنبال کرد و ترساند و سپس به تنه او بیزان کرد و (۲۶)

۱۳ - بند سیام: او نوala =

۷۴ - [د] ۹۳۹ و ۹۵۳ (د س ۲ و د س ل) ...
uštr [i] * * * * i êvak sâlak . . .

اسانا = ۹۳۹ و ۹۵۳ و ۹۳۹ (د س ۲ و د س ل)

انوala واژه دوم و سوم را نخوانده است ولی معلوم نیست چرا شکل واژه دوم را تغییر داده است چه تغییر و تحریف و افزایش و کاهش حرف و کلمات برای بیرون آوردن معنی مناسب از کلمه یا جمله است !
شاید بتوان این عبارت را چنین تصویح کرد:

۷۵ - د ۹۱۳ و ۹۳۹ [ا س ت] ۹۳۹ (د س ۲ و د س ل)
uštr i kohânakê ud astar i êvak sâlak . . .

(۲۵) بسخن دیگر . هیچ خوراکی را یادای مقابله با این نیست . مقابله و مسابقه با چنین خوراکی و عرضه داشتن هر خوراک دیگر در مقابل این جز رنجه کردن خویش و پشیمانی، سودی ندارد.

(۲۶) « But with the male domestic fowl, that has been fed on hemp-seeds and oil of * * * and on the butter of olive, [no fowl can stand the contest]. – First , on the day it is killed one [must] chase and frighten it , and [then] must hang up [its] trunk , and

= شهر کوهان دار و استر بیکساله . . .

۱۴ - بند سی و یکم: انوala : *لـ (وـ) دـ صـ لـ وـ شـ i turuš*. استاد هنینگ واژه نخست را با مقایسه با نعالبی (=الخلالقيق) سک(۲۷) یاسر که ترش میخواند. نگاه کنید به: (نشریه هدرسه زبانهای شرقی و افریقائی - دانشگاه لندن) A Pahlavi Poem سال ۱۳ ۶۴۲ ص ۸ حاشیه شماره ۸.

۱۵ - بند سی و چهارم: انوala *لـ صـ لـ وـ وـ rōt asp* را روده اسب ترجمه کرده است (۲۸). اسب روت (=رود) باستی کره اسب ترجمه شود. رودمعنی پچه است و هنوز در فارسی زبانزد مردمست. سنج. ریدک. حافظه گوید: (۲۹)

خواهی که بر نخیز دت از دیده رود کسان بند
دل در وفای صحبت رود کسان بند

۱۶ - بند چهلم: انوala =

لـ وـ وـ وـ ۱۱۰۰ ۱۱۰۰ ۱۱۰۰ ۱۱۰۰
lauzēnak[u] řaftēnak u vafrēnak u tawarzat u ***
 هتن اسانا نیز چنین است. اینها شیرینی (=رون خورتیک)(۲۰) هائیست که ریدک آنها را با فصل زمستان مناسب، یداند. ازلوزنیک (=فارسی: لوزینه) هم درینجا، یعنی هم در شمار شیرینی های خوب زمستانه، و هم در شمار شیرینی های خوب تابستانه یاد شده است. از این رو هیتوان بنداشت که باستی یکی ازین دو هورد نام شیرینی دیگری بوده باشد. شاید بتوان درین مورد بهجای لوزینک واژه رنگینک (= لـ وـ وـ) را گذاشت که از حیث نوشتمن هم با «لوزینک» بسیار شیشه و جز در

۲۷ - سنج. سکباج.

۲۸ - the entrails of the horse

۲۹ - حافظه قزوینی ص ۱۲۲

۳۰ - سنج. ضبط این واژه را بشکل *لـ وـ سـ لـ وـ* در درخت اسوریک، متون بهلوی، جاماسب اسانا، ص ۱۱۲.

یک حرف اختلافی ندارند. زنگینک یکی از شیرینی‌های زمستانه است که هنوز هم با همین اسم در شیراز و سایر شهرهای فارس معمول است (۳۱)

شفتینک **šaftēnak** را بفارسی باستی شفتینه و یا شهدینه ترجمه کردو نام یک نوع شیرینی پرشهد (= شفت)ی دانسته شیرینی از هل و یا شفتالو ساخته شده چنانکه احوالاً تصور کرده است. (۳۲)

و فرنیک **vafrēnak**، او فرنیه (= بر فرنه): شاید کلمه فرنی، (غذای مشهوری که از شیر و آرد و برنج می‌سازند) مخفف وسایده شده همین واژه و فرنیه باشد (۳۳) دو واژه آخر را که احوالاً خوانده ولی نام شیرینی‌های دانسته است: یکی دلیل است که باید آنرا **gašnēz**، گشنیز (۳۴) خواند.

و دیگری **مرلو** است که باید آنرا به **مرلد** یا **مرل** تصحیح کرد و با مقایسه با متن نعالبی **vartlyard** با **award** = آب + **lāwart** = ورد = گل) خواند و گلاب (= هاء الورد (۳۵)، ماورد (۳۶))، ترجمه کرد.

۱۷ - بند چهل و یکم: احوالاً بهترین رون خورتیک (= شیرینی) را بالوده **لمصو** و **pâlutak** (ای که از آب سازند خوانده است. اسانا =

نلمصو (= **parvartak** = پروردہ) و پرورتکرا در شمار « رون خورتیک »

۳۱ - برای ساختن زنگینک مقداری خرم‌ماگرفته و بجای هسته آنها مفر گردی بوداده (= برسته) می‌گذارند و در ظرفی پهلوی یکدیگر می‌چنند و سپس روی آن آرد و روغن میربزند و پس از سرد شدن آنرا به قطعات می‌برند.

(۳۲) the peach - pasty و در حاشیه افزوده است:

From MP. peach, and شفتنه، a species of peach without down, we get a ward ⇨ **šaft**, peach, which is contained in **šaftēnak** (formed) like **lauzēnak**.

(۳۳) - احوالاً آنرا به **puff-pasty** ترجمه کرده است!

(۳۴) - چنانکه استاد یورداود در حاشیه نسخه‌ای از این کتاب متعلق بخودشان چنین خوانده‌اند.

(۳۵) سنج. نعالبی.

هـآوردن مناسب‌تر است تا بـالـودـه . (۳۷)

خواندن واژه‌های را که او نوala sêp u bêh i simêن خوانده و در سطور بالا بجای آن، نقطه‌گذاری شده است برای نگارنده روشن نیست.

۱۸ - بند چهل و پنجم = او نوala نخستین کلمه یعنی سـلـمـرـمـلـقـ رـا
 xârvâtrang خوانده ولیموی خار دار(۳۹) معنی کرد است . این واژه را میتوان
 xarvâtrang ، خرواترنگ (= بالنگ) خواند و بادرنگ یا بالنگ بزرگ معنی کرد .
 بادرنگ یا بالنگ نوعیست از هر کبات . خیار را نیز به نام « بالنگ » و « خیار بالنگ »
 میخوانند(۴۰) و این هر دو نام برای خیار مخصوصاً در جنوب ایران معمول است شاید
 بتوان این واژه به لوى را xyâr vâdrang (= سـلـمـرـمـلـقـ) = خیار بالنگ
 خواند . بویژه که پس از آن عبارت ke apâk pôst xvarand که با پوست خورند ،
 افزوده شده است که ممکن است این معنی است .

۱۹- بند پنجماه سوم: او نوا = مس-۳۵ و د مس-۴۱ (رو
 شاهدانه نیشاپوری . . . = *šâhdânak i nêšâhpurîk*
 اسانا = مس-۴۵ و د مس-۴۱ (رو . کلمه دوم را تنها با
 حذف حرف اول (y=) میتوان *šahrzurik* خواند و هر دو کلمه رو بهم =

(۳۷) در متن پهلوی درخت اسوریک هم روغن خورتیک (رون خورتیک) را (از هرگونه) در شمار جیزه‌ای مانند؛ نان و پست و پنیر و کافور و مشک سیاه و چز آن که در این بار مینهند آورده است. نک. متون پهلوی اسانا. ص ۱۲۱ و Apahlavi Poem هنینک ۳/۱۳ BSOAS

(۴۰) برهان = بادرنگ... نوعی از خیار باشد که خودند و ترنج رانیز گویند و آن میوه‌ایست که پوست آن را مر با سازند ص ۲۰۹ . بالنگ . بروزن آهنگ نوعی از ترنج باشد که بسیار شیرین و نازک شود از آن مر با سازند و جنسی از خیار هم هست که آنرا بادرنگ خوانند . ص ۲۶

نخستین حرف واژه دوم را میتوان تکرار حرف اضافه و کار نسخه برداران دانست.

= ۲۹ - بند شصت و دوم : انوالا ص ۲۹

دن و ایرو ا ادی ایرو vâcîk u vâcîk . ضبط dišnak vâzik ud vorz vâzik اسافا نیز همینطور است و باید این تکه را (دشنه بازی و گرزبازی) خواند.

۲۱ - بند شصت و ششم : درین بند ریدک بهترین چیزها، از تنقلات و خوراکهای را که میتوان با هر یک ازمی‌های هفتگانه^(۴۱) خورد شرح داده است و بامی پنجم خوردن «بزمادرد» را نیکوکردانسته است. بزمادرد^(۴۲) را او نواابه pasty ترجمه کرده است. بهترین ترجمه برای اینکلمه بنظر نگارنده «ساندویچ sandwich» است^(۴۳) که در کتب ادب از آن به «لقمه میسر و همیا^(۴۴)» و «لقمة القاضى» و «لقمۃ الخلیفة^(۴۵)» و گوشت و چیزهای دیگر که در نان تک پیچیده باشند^(۴۶)

(۴۱) سنج. ثلاثة غساله، خمسه هاضمه و سبعه نائمه که نام قدحهای سه گانه و پنجگانه و هفتگانه می‌است که در روزهای میگساری بکار میرفته است.
 (۴۲) نک برهان. در کتاب الناج جا حظ و اغانی ابوالفرج اصفهانی نیز از «بزمادرد» باد رفته است و در هر دو جا از آن لقمه آماده و همیا آراده شده است: «و كانت ملوك الاعاجم ، اذا حزبها مثل هذا ، امرت بالموائد التي كانت توضع في كل يوم ان ترفع وظائفها ، واقتصرت على مائدة لطيفه تقرب من الملك وبحضرها ثلاثة احدهم موبدان موبد والديربند و راس الاساوذه فلا يوضع عليها الا الخبز والملاع والخل والبقل . فيا خدمته شياهو و من معه ثم يا تيه الخباز بالبزمادرد في طبق فيها كل منه لقمة ثم يرفع المائدة و يتضاعل بتدبیر حربه و تجهیز عساکرة کتاب الناج چاپ قاهره ص ۱۷۳

«فدعوت غلامالی فقلت : اذهب الى منزلی وجئنى بزمادردین و لفهمما فى منديل و اذهب رکضا و عجل فمضى الغلام فجاءنى بهما . . . فادخل الى البزمادردین فاكلتهمما و رجمت الى نفسى و عدت الى مجلسى» اغانی ، چاپ قاهره ، ج ۱۰ ص ۱۲۱

(۴۳) ایکاش امروزه هم این کلمه اصلی فارسی ، یعنی «بزمادرد» را که دست کم از زمان ساسانیان در زبان فارسی بکار رفته است بجای کلمه خارجی ساندویچ، که بمناسبت نام اول چهارم ساندویچ^(۴۴) John mongu, 4 th Earl of^(۴۵) Sandiwich^(۴۶) به لقب حاضر و آماده داده شده است ، معمول میداشتند.

(۴۴) حاشیه کتاب الناج در شرح بزمادرد . (۴۵) ترجمه برهان قاطع تر کی و حاشیه تاج .

(۴۶) بزمادرد کلمه فارسی است عملها العرب للرقاق الملفوف باللحوم. شفاء الغليل و حاشیه تاج .

تعبیر رفته است.

۲۲ - بند هفتاد و یکم (از بند ۹۴ تا ۶۸ سخن از گلهای بویه آشان بمی‌انست)
 اونوا = **وَصْدَرَوْ رَاوُ** (= اسانا) bôδ * * * وازه ناخوانده
 را میتوان gitik خواند و رویهم یعنی = بوی (گل) گپتی .

۲۳ - بند هشتاد و نهم: او نو والا = **رواف** (= اسانا) *kupat bôg*

بنظر نگارنده واژه نخست را باید گلپر **golpar** خواند که گیاهی است خوشبوی

۲۴ - بند نود و ششم: هر دو متن :

תְּנִזְנֵת עַל־יְהוָה

انو لا = **xušâp** واژه آخر = **dandân** spêt [u] tarun u ♫{ ♫ } در خوشاب سنج، خوشاب =

۲۵ - بند نود و نهم، درشمار باره‌ها نامی از **بی‌دو-خوازی** (biaspânîk) = هر دو هنر را آنرا stôr i bardêspânîk خوانده است و « اسب چاپارشاهی » (bar = ترجمه کرده است. (۴۷) واژه اخیر را باستانی خواهد گفت (biaspânîk) خواهد یعنی دواسپه (= چاپار) . (۴۸)

۲۶- بند صد و هشتم : او نوala واژه ما قبل آخر را به سه کس و apêziyânak تغییر داده است و بی زیان (۴۹) ترجمه کرده است . هنن اصل و قدیمی یعنی سه کس (= اسانا) درست و هیچ نیازی به تغییر و تحریف ندارد و بخوبی apiyâhuk (= آیه = بی عیب) خوانده می شود .

. the royal post-horse -(εγ)

(۴۸)- از افادات شفاهی پروفسور هنینگ . سنج . ایانگار زیران بند ۴، متون بهلوی اسانا، ص ۱

without injury (§ 9)

۲۷. بندصه و دهم : او نوala = س (۳۵۰) فوند

= سردار میراخوران) . اسانا = *âxvarpatân sardâr*

به و (*sardâr* به و)
اخورپتان سردار نبوده است .

در زمان ساسانی تمام نواحی بین النهرین را اسورستان میخوانده‌اند و اسورستان

سردار ، سردار اسورستان یا بین النهرین است که خبر پیدا شدن شیران را به در
شاهنشاه به تیسفون آورده است . وجود کلمه « اسپ رمکان » (= رمه‌های اسپ)

درین بند هستلزم تغییر « اسورستان » به « آخورپتان » نیست .